

# النبوة

## نبوت

معنى كلمة نبي (الديني)؛ هو الشخص الذي يعرف الأخبار من السماء. فكلمة نبي في الأصل مأخوذة من (نبا) أي خبر، وليس من كلمة (نبا) أي ظهر وارتفع. والحقيقة أن كلمة (نبا) هي المأخوذة من (نبا)، فالنبا هو الغيب الذي ظهر وارتفع ليراه الناس، وعُرف بعد أن كان مستوراً ومجهولاً.

واژه‌ی نبی (از نگاه دین) یعنی کسی که از طریق آسمان، از اخبار مطلع است. کلمه نبی در اصل از «نبا» یعنی «خبر» گرفته شده است، نه از «نبا» به معنی «آشکار شدن و ارتفاع یافتن». در واقع خود «نبا» نیز از «نبا» اقتباس یافته است. «نبا» یعنی غیبی که آشکار و مرتفع گشته است تا مردم آن را مشاهده کنند؛ غیبی که قبلاً مستور و مجهول بود و اکنون شناخته شده است.

وأخبار السماء تصل إلى الإنسان بسبل متعددة - وإن كان يجمعها طريق واحد في الأصل - فيمكن أن يكلم الله الإنسان مباشرة من وراء حجاب، أو يوحي له ما شاء، أي يكتب في صفحة وجود الإنسان ما شاء سبحانه وتعالى، أو يرسل ملائكة يكلمون الإنسان مباشرة، أو يكتبون في صفحة وجوده ما شاء الله سبحانه وتعالى.

اخبار آسمانی از طرق مختلفی به انسان می‌رسد، اگر چه همه‌ی آنها به یک اصل باز می‌گردد: ممکن است خداوند سبحان و تعالی به صورت مستقیم از پس پرده یا حجاب با انسان سخن بگوید، یا آنچه را که بخواهد به آدمی وحی کند، یا آنچه را که اراده فرماید در صفحه‌ی وجود انسان بنویسد و یا فرشتگانی بفرستد تا

به طور مستقیم با انسان تکلم نمایند و یا هر آنچه را که مشیت و خواست حضرت حق است را در صفحه‌ی وجودش بنگارند.

قال تعالی: (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بَأْذَنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ) [15].

خداوند متعال می‌فرماید: «هیچ بشری شایستگی ندارد که خداوند با او سخن بگوید مگر به وسیله‌ی وحی، یا از آن سوی حجاب (پرده)، یا فرشته‌ای بفرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. به درستی که او بلند مرتبه و حکیم است» [16].

أما طريقة هذا الكلام والوحي والكتابة؛ فهي ربما كانت بالرؤيا في المنام، أو بالكشف في اليقظة.

اما شیوه‌ی این کلام، وحی یا نوشتن گاهی به صورت رؤیا دیدن و گاهی به صورت مکاشفه در بیداری است.

وأقول الكشف؛ لأنّ عالم الأرواح غير هذا العالم الجسماني، فلكي يطلع عليه الإنسان ويتصل به لابد أن يكشف عنه حجاب هذا العالم الجسماني.

می‌گویم مکاشفه؛ زیرا عالم ارواح، متفاوت با عالم جسمانی است و اگر انسان بخواهد از عالم ارواح مطلع شود و به آن اتصال یابد، باید حجاب این عالم جسمانی از او کنار برود (کشف شود).

وليس ضرورياً أن يكون كل نبي ([17]) هو مرسل من الله سبحانه وتعالى، بل ربما كان هناك أكثر من نبي في زمن واحد، ولكن الله سبحانه وتعالى يرسل أحدهم ويكون حجة عليهم، وعلى غيرهم من الناس. وبالطبع هذا الشخص الذي اصطفاه الله من بينهم هو أفضلهم، ويعصمه

الله سبحانه وتعالى، ويُطلعه على ما يحتاج إليه من الغيب بفضل منه سبحانه وتعالى.

لازم نیست که تمام نبی‌ها حتماً از جانب خدای متعال فرستاده شده باشند [۱۸] بلکه چه بسا در یک زمان بیش از یک نبی وجود داشته است؛ ولی حضرت باری تعالی یکی از آنها را می‌فرستد و او را حجت بر آنها و دیگر انسان‌ها قرار می‌دهد. مسلماً شخصی که خداوند او را از بین آنها برگزیده، برترین ایشان است؛ خدای سبحان او را عصمت می‌بخشد و به فضل خویش، به آنچه از عالم غیب نیاز دارد آگاه می‌سازد.

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا \* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا) [19].

«او است دانای غیب، و غیب خود را بر هیچ کس آشکار نمی‌سازد، مگر بر آن فرستاده‌ای که از او خوشنود باشد که برای او از پیش روی و پشت سرش نگهبانی می‌گمارد» [20].

وهؤلاء الملائكة الذين يسخرهم الله لهذا النبي المرسل:  
(لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ) [21].  
آنها، همان فرشتگانی هستند که خداوند آنها را برای این پیامبر مرسل، مُسَخَّر می‌فرماید:

«آدمی را فرشتگانی است که پیاپی به امر خدا از رو به رو و پشت سرش می‌آیند و نگهبانیش می‌کنند» [22].

يكونون من بين يديه، ومن خلفه ليحفظونه بأمر الله سبحانه وتعالى من شر شياطين الإنس والجن، ومن إلقاءاتهم وباطلهم. فهذا الرصد

الملائكي يكون مانعاً وصاداً للشياطين من التّدخل أو الإلقاء في رسالة السماء عند نزولها إلى هذا العالم السفلي الجسماني، وبالتالي تصل رسالة السماء إلى النبي المرسل صحيحة ونقيّة ومحفوظة من إلقاء الشيطان:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ) [23]،  
(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) [24].

فرشتگان، رو به رو و پشت سرش قرار می‌گیرند تا به امر خداوند سبحان او را از شرّ شیاطین انس و جن، و از القائنات و سخنان باطل شان محفوظ بدارند. این نگهبانی فرشتگان، مانع از مداخله یا القائنات شیاطین در پیام آسمانی به هنگام نزول آن به این عالم پست جسمانی می‌شود، و به این ترتیب پیام آسمانی صحیح و سالم و به دور از شبهه و القا شیطان به پیامبر مرسل می‌رسد:

«نه از پیش روی، باطل به او راه یابد و نه از پشت سر. نازل شده از جانب خداوندی حکیم و ستوده است» [25].

«ما قرآن را خود نازل نمودیم و خود نگهبانش هستیم» [26].

أَمَّا أَوْلَئِكَ الْأَنْبِيَاءِ أَوْ الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى مَقَامِ النَّبُوَّةِ فِي فِتْرَةٍ مِنَ الزَّمَنِ، أَيِ إِنَّهُمْ أَطْلَعُوا عَلَى أَخْبَارِ السَّمَاءِ بِإِذْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بَعْدَ طَاعَتِهِمْ وَعِبَادَتِهِمْ لَهُ سُبْحَانَهُ وَارْتِقَائِهِمْ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ فِي فِتْرَةٍ مِنَ الزَّمَنِ، فَهَمَّ أَيْضاً دَاخِلُونَ فِي الْأَمْتِحَانِ بِهَذَا النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ لَهُمْ وَلِغَيْرِهِمْ، وَالْمَفْرُوضُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ أَسْهَلَ عَلَيْهِمْ؛ لِأَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى يَطْلَعُهُمْ وَبِمَرْتَبَةٍ عَالِيَةٍ عَلَى إِسْرَالِهِ الرَّسُولِ، وَلَكِنْ لَا بَدَّ أَنْ تَبْقَى نِسْبَةٌ ضَائِلَةٌ مِنَ الْجَهْلِ بِالْوَاقِعِ لَدَيْهِمْ لِلْأَمْتِحَانِ؛ لِيَكُونَ إِيمَانُهُمْ وَبِمَرْتَبَةٍ مَعِينَةٍ هُوَ إِيمَانٌ بِالْغَيْبِ:

(أَلَمْ \* ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ \* الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) [27].

اما آن دسته از انبیا یا کسانی که در یک مقطع زمانی به مقام نبوت دست یافتند، یعنی کسانی که به اذن خداوند سبحان پس از به جا آوردن طاعت و عبادت خدای متعال و ارتقا به ملکوت آسمان‌ها در یک دوره‌ی زمانی، به اخبار آسمان دست یافتند، نیز جزو کسانی هستند که در امتحانی که به واسطه‌ی پیامبر فرستاده شده برای آنها و دیگران ترتیب داده شده است، شرکت داده می‌شوند. قاعدتاً امتحان برای این دسته باید آسان‌تر باشد زیرا خدای سبحان، ایشان را در مرتبه‌ای بالاتر به فرستاده شدن پیامبرش آگاهی عطا فرموده است ولی به هر حال باید برای امتحان، مقدار کمی جهل برای آنها باقی بماند تا ایمان آنها در مرتبه و مقامی معین، براساس ایمان به غیب باشد:

«الف لام میم \* این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است \* کسانی که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند و از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» [28].

وطبعاً، هذا التمييز لهم عن باقي الناس هو حق لهم بسبب تميزهم بالطاعة والعبادة السابقة، ولكن من يكفر منهم بسبب الحسد والأنا يسقط في هاوية الجحيم، كما حصل لبليع بن باعوراء، فقد كان مطلعاً على بعض أخبار السماء، وعلم من الله برسالة موسى (ع)، ولكنه كفر برسالة موسى (ع)، وجعل الشبهات عاذراً لسقطته التي أردته في هاوية الجحيم، ولم تنفعه طاعته وعبادته السابقة، كما لم تنفع إبليس (لعنه الله) من قبل لما كفر بآدم النبي المرسل (ع)، وأمسى من أقبح خلق الله بعد أن كان طاووس الملائكة، وفي الروايات إن ابن باعوراء كان عنده الاسم الأعظم ويرى ما تحت العرش.

البته این تمایزی که آنها از دیگر مردمان دارند، حقی است برای ایشان چرا که این عده، به دلیل طاعات و عبادات پیشین خود از دیگران متمایز هستند؛ ولی اگر

کسی از ایشان به دلیل حسد و انانیت (خودبینی)، کفر پیشه کند در «هاویه‌ی جحیم» (جهنّم) سقوط می‌نماید؛ همان طور که این قضیه برای بلعم بن باعورا اتفاق افتاد. وی از برخی اخبار آسمان آگاهی داشت و هر چند از جانب خداوند، رسالت حضرت موسی (ع) را می‌دانست ولی نسبت به آن کفر ورزید و شبّهات را عذری برای بی‌گناهی خود دانست که باعث شد به هاویه‌ی جحیم سقوط کند و طاعت و عبادت پیشین او سودی به حالش نداشت؛ همان طور وقتی که ابلیس (لعنت الله) به آدم (ع) که پیامبری مرسل بود کفر ورزید، طاعات و عبادات پیشین او کمکی به وی نکرد و به این ترتیب از جمله زشت‌ترین مخلوقات خداوند گردید، حال آن که پیش‌تر، طاووس فرشتگان به شمار می‌رفت. در برخی از روایت‌ها چنین آمده است که ابن باعورا (بلعم باعورا) اسم اعظم را می‌دانسته و زیر عرش را می‌دیده است.

عن أبي الحسن الرضا (ع)، قال: (أُعطي بلعم بن باعوراء الاسم الأعظم، فكان يدعو به فيستجاب له فمال إلى فرعون [29]). فلما مرّ فرعون في طلب موسى وأصحابه، قال فرعون لبلعم: أدع الله على موسى وأصحابه ليحبسه علينا، فركب حمارته ليمر في طلب موسى وأصحابه، فامتنعت عليه حمارته، فأقبل يضربها فأنطقها الله (عز وجل)، فقالت: ويلك على ما تضربني أتريد أجيء معك لتدعو على موسى نبي الله وقوم مؤمنين؟! فلم يزل يضربها حتى قتلها وانسلخ الاسم الأعظم من لسانه، وهو قوله:

(فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يُلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ).

از امام رضا (ع) نقل شده است که فرمود: «به بلعم باعورا اسم اعظم داده شده بود، او دعا می کرد و به وسیله ی آن، مستجاب می شد. بلعم به فرعون<sup>[30]</sup> متمایل گشت. هنگامی که فرعون برای دستگیری موسی و یارانش در طلب ایشان می گشت، به بلعم گفت: از خدا بخواه موسی و اصحابش را به دام ما بیندازد. بلعم بر الاغ خود سوار شد تا او نیز به جست و جوی موسی برود. الاغش از راه رفتن امتناع کرد. بلعم شروع به زدن آن حیوان کرد. خداوند قفل از زبان الاغ برداشت و به زبان آمد و گفت: وای بر تو! برای چه مرا می زنی؟! آیا می خواهی با تو بیایم تا تو بر موسی، پیغمبر خدا، و مردمی باایمان نفرین کنی؟! (بلعم) آن قدر آن حیوان را زد تا گشت و همان جا اسم اعظم از زبانش برداشته شد. قرآن درباره اش فرموده:

«و از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره ی گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن (علم) که به او داده بودیم به آسمانش می بردیم، ولی او در زمین ماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد»<sup>[31]</sup>.

وهو مثل ضربه. فقال الرضا (ع) : فلا يدخل الجنة من البهائم إلا ثلاثة؛ حمارة بلعم، وکلب أصحاب الكهف، والذئب، وكان سبب الذئب أنه بعث ملك ظالم رجلاً شرطياً ليحشر قوماً من المؤمنين ويعذبهم، وكان للشرطي ابن يحبّه، فجاء الذئب فأكل ابنه فحزن الشرطي عليه، فأدخل الله ذلك الذئب الجنة لما أحزن الشرطي) <sup>[32]</sup>.

و این مثلی است که خداوند زده است. سپس حضرت فرمود: «از چهارپایان فقط سه تا وارد بهشت می شوند: الاغ بلعم، سگ اصحاب کهف و یک گرگ. ماجرای گرگ آن است که پادشاه ستمگری، مرد پاسبانی را برای آزار و شکنجه ی گروهی



از مؤمنان مأمور کرده بود. آن پاسبان پسری داشت که بسیار به وی علاقه‌مند بود. آن گرگ آمد و فرزند او را خورد. پاسبان اندوهگین شد و خداوند آن گرگ را به این جهت که پاسبان را اندوهگین کرده بود، وارد بهشت می‌سازد».[33]

وفي القرآن ذكر الله بلعم بن باعوراء الذي حسد موسى (ع) وتكبر عليه فأمسى يلهث وراء الأنا والهوى كالكلب، بعد أن كان بمقام النبوة ويرى ما تحت العرش وعنده الاسم الأعظم:

(وَإِذْ عَلَّمْنَا نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الضَّالِّينَ \* وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ) [34].

خداوند در قرآن از بلعم ابن باعورا یاد می‌کند و بیان می‌دارد که او چگونه پس از آن که به مقام نبوت رسید و در حالی که زیر عرش را می‌دید و از اسم اعظم برخوردار بود، به دلیل حسدورزی و تکبر نسبت به موسی (ع)، مانند سگی شد که به دنبال منیت و هوای نفس خود له له می‌زد:

«خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن (علم) عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد. اگر خواسته بودیم به سبب آن (علم) به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین ماند و در پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آورد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آورد. مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. قصه را بگوی، شاید به اندیشه فرو روند» [35].





[15] - الشوری: 51.

[16] - شوری: 51

[17] - كما قدّمت إنّ النبي هو الذي يعرف بعض أخبار السماء فيطلع الله على الحق وبعض الغيب بالرؤيا أو الكشف، وليس المراد هنا النبي المرسل المعصوم. (منه (ع)).

[18] - پیش‌تر گذشت که نبی، کسی است که برخی از اخبار آسمانی را می‌داند و می‌شناسد، و خداوند به وسیله‌ی مکاشفه یا رؤیا، او را به حق و برخی اخبار غیبی مطلع می‌فرماید. (از او (ع))

[19] - الجن: 26 - 27.

[20] - جن: 26 و 27

[21] - الرعد: 11.

[22] - رعد: 11

[23] - فصلت: 42.

[24] - الحجر: 9.

[25] - فصلت: 42

[26] - حجر: 9

[27] - البقرة: 1 - 3.

[28] - بقره: 1 - 3

[29] - طاغية آخر غير فرعون مصر. (منه (ع)).

[30] - وی طاغوت دیگری غیر از فرعون مصر است (از او (ع))

[31] - اعراف: 175 و 176 (مترجم)

[32] - تفسیر القمی: ج 1 ص 248، تفسیر نور الثقلین: ج 1 ص 716، قصص الأنبياء للجزائري: ص 352.

[33] - تفسیر قمی: ج 1- ص 248؛ تفسیر نور الثقلین: ج 1- ص 716؛ قصص انبیا جزایری: ص 352

[34] - الأعراف: 175 - 176.

[35] - اعراف: 175 و 176